

بررسی منشأ، قلمرو و چگونگی نحوه اعمال ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام در کافی

m.Sajadian2015@gmail.com

کسب سید محسن سجادیان / کارشناس ارشد کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه

m.faryab@gmail.com

محمد حسین فاریاب / استادیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه

پذیرش: ۹۵/۳/۱۹

دریافت: ۹۴/۱۰/۸

چکیده

مسئله ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام و جوانب آن، از مسائل مهم بحث امامت است. در این زمینه، گرچه در سال‌های اخیر کتاب‌ها و آثار درخور توجهی به رشته تحریر درآمده است، ولی با توجه به اهمیت این بحث و اهمیت بررسی نقلی و حدیثی آن، به نظر می‌رسد باید آن را از منظر روایت‌های کافی هم مورد بحث قرار داد. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی منشأ، قلمرو و چگونگی نحوه اعمال ولایت تکوینی ائمه در کافی پرداخته و به این نتایج رسیده است: معرفت و آگاهی کامل ایشان به اسم اعظم و علم‌الکتاب، دلیل ولایت ایشان است؛ ولایت ایشان شامل حوزه‌های مختلفی است؛ گاهی ایشان ابتدا به ساکن در بعضی مواقع هم با درخواست دیگران ولایت تکوینی را اعمال کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ولایت، ولایت تکوینی، منشأ ولایت، قلمرو ولایت، کیفیت ولایت، کافی.

مقدمه

ولایت تکوینی یعنی بنده‌ای از بندگان خدا، خواه پیامبر باشد، خواه امام و یا شخص دیگر، بر اثر طی طریق عبودیت و بندگی، تکامل روحی پیدا کرده و بر جهان خارج از خود تسلط پیدا کند (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۱۸) یا سرپرستی کند موجودات عالم را و تصرف عینی در آنها داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۳). بنابراین، ولایت تکوینی به معنای سرپرستی در نظام تکوین است که بر اساس آن، ولی می‌تواند به اذن خدای متعالی در نظام هستی تصرفاتی خارق‌العاده انجام دهد. طبق دیدگاه امامیه، انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام دارای ولایت تکوینی هستند و در این ولایت داشتن، متکی به خداوند تبارک و تعالی می‌باشند و با رضایت خدا و باور به توحید است که ایشان توانایی تصرفات تکوینی در حوزه‌های گوناگون را داشته و در مواردی هم به نمایش گذاشته‌اند. در این میان، با توجه به اهمیت بحث امامت و ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام، بخصوص ولایت تکوینی در قرآن و روایات و اختلافاتی که در مورد قلمرو و گستردگی آن بین علما وجود دارد، لازم است در هنگام بحث از کیفیت و کمیت ولایت به سمت افراط و تفریط کشیده نشده و در دامان غلو یا انکار ولایت تکوینی ائمه علیهم‌السلام، قرار نگیریم. از طرفی، برای رسیدن به این هدف و شناخت و معرفت صحیح از این جایگاه و از طرف دیگر، عدم توانایی عقل در شناخت کیفیت و کمیت و حدود و صغور ولایت تکوینی، بهتر آن است که ضمن رجوع به سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام قلمرو ولایت، ملاک داشتن ولایت و چگونگی نحوه اعمال ولایتشان را از این منظر به نظاره بنشینیم. در این زمینه، گرچه آثار و کتاب‌هایی به زیور طبع آراسته شده است، ولی این آثار یا از منظر قرآن و یا روایات، آن‌هم به صورت کلی، ولایت تکوینی را مورد بررسی قرار داده و

از منشأ ولایت تکوینی و قلمرو آن یا چگونگی نحوه اعمال ولایت ائمه علیهم‌السلام بحثی به میان نیاورده‌اند یا اگر هم به میان آورده باشند کتاب محور نبوده است. قصد مقاله این است که مباحث مذکور را با توجه به جایگاه کتاب کافی و نویسنده‌اش نزد اکثر علما مورد بررسی قرار دهد؛ نظیر سخن ملامحسن فیض کاشانی که گفت: کتاب کافی به خاطر جامعیت و کامل بودنش نسبت به اصول و مباحث اعتقادی و نداشتن زواید، شریف‌تر از کتاب‌های تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۵). در اینجا پیش فرض ما این است که ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیامبران دارای ولایت تکوینی هستند و منشأ ولایتشان هم یکی می‌باشد و تفاوتی از این جهت با هم ندارند. حال سؤال ما این است که منشأ ولایت تکوینی چیست؟ قلمرو آن در مورد ائمه چگونه است؟ و در نهایت، اعمال این ولایت توسط ائمه به چه نحوی می‌باشد؟ در پایان، گفتنی است: با توجه به اینکه محور مباحث ما در سؤالات یادشده روایات کافی است، به بحث سندی روایات نخواهیم پرداخت. در رابطه با تعریف ولایت تکوینی و تعیین قلمرو آن، تعاریف گوناگون و نظرات مختلفی بیان شده است (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۵۶ و ۵۷؛ عاشور، ۱۴۲۰ق، ص ۲۷ و ۲۸؛ همتی، ۱۳۶۳، ص ۸۲؛ نمازی شاهرودی، ۱۳۷۵، ص ۵۸). بعضی ولایت تکوینی را به واسطه فیض بودن ائمه تفسیر و تبیین نموده‌اند؛ به این معنا که خداوند هر خیر و برکتی را که به بندگان خود می‌دهد به سبب وجود ائمه اطهار علیهم‌السلام است؛ البته با این نکته که نقش فاعلی و حقیقی در ایجاد تکوینیات، برای ائمه قایل نیستند (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۱۱۴؛ طیب، ۱۳۵۲، ج ۱۲، ص ۷). بعضی دیگر در مورد کرامات و معجزات انبیا

روی زمین هستند اختلافی بین دانشمندان نیست؛ چنان که در این زمینه، ده‌ها حدیث از ائمه روایت شده؛ نظیر این روایت که از امام رضا علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام نقل شده است: ائمه هدی خلفا و جانشینان خدای تبارک و تعالی در زمین هستند، و نیز روایات دیگری که به همین نکته اشاره می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۳، ح (۳) و اینکه به خاطر همین خلافت و جانشینی از ناحیه خدا و دارا بودن علوم الهی، انبیا و امامان توانایی و قدرت اعمال ولایت و تصرفات تکوینی را دارند.

یکی از راه‌هایی که می‌توان از طریق آن به منشأ و ملاک ولایت تکوینی امامان علیهم السلام پی برد، بررسی این نکته است که اساساً ملاک خلافت و جانشینی از ناحیه خدا چیست؟

۱-۱. علم الاسماء، ملاک خلافت و جانشینی از ناحیه

خدا

در جریان خلافت حضرت آدم علیه السلام در روی زمین، آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره «بقره» بیان می‌دارد که خدا گفت: «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خون‌ریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، سپس علم اسماء را همگی به آدم آموخت، بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی اینها را به من خبر دهید. فرشتگان عرض کردند: منزه‌ی تو، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم دادی نمی‌دانیم، تو دانا و حکیمی. بعد خدا فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنچه را شما

می‌گویند: آن بزرگواران از خدا درخواست و دعا می‌کنند و خدا هم دعای آنان را به اجابت می‌رساند و همانند گروه قبلی، فاعل معجزه و کرامت را خدا می‌داند نه ائمه و انبیا (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۸، ص ۱۴). افرادی نظیر درجه‌ای (ر.ک: دشتی، ۱۳۵۳، ص ۷۵؛ صالح، ۱۳۹۳، ص ۳۲) را می‌توان پیرو این نظریه دانست. مراد ما در اینجا از ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام این است که آن بزرگواران حقیقتاً نقش فاعلی و واقعی در ایجاد تکوینات و کرامات دارند و این‌گونه نیست که نقششان واسطه در فیض و یا صرف دعا باشد و بعضی از افراد هم، همین ولایت تکوینی مذکور را به معنای واسطه فیض می‌دانند که در این صورت، هم کلام و هم عقیده با ما می‌باشند. البته ما منکر این شأن هم نیستیم و مواردی هست که ائمه علیهم السلام در آنها نقششان به همین صورت است؛ یعنی بدون اینکه فاعلیت و علیت حقیقی داشته باشند، بعضی امور به خاطر آن بزرگواران انجام می‌گیرد؛ نظیر مواردی که بعضی از روایات، نزول باران را وابسته به امام می‌دانند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۱۴)، ولی این خارج از بحث ماست و مواردی را که ما در صدد بیان آن هستیم به این صورت است که خود ائمه اطهار حقیقتاً فاعل و انجام‌دهنده کرامات هستند، البته به اذن الله و این هم می‌تواند یکی از دلایلی باشد که منجر به اختلاف در قلمرو و گستردگی ولایت ائمه اطهار شده است.

۱. منشأ و ملاک ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام

چنان‌که اشاره شد، ولایت تکوینی به معنای قدرت تصرف در نظام هستی است. پرسشمان در این مسئله آن است که منشأ این قدرت چیست؟ به دیگر سخن، ولی چه دارد که می‌تواند چنین تصرفاتی در نظام هستی انجام دهد؟ در این خصوص که امامان علیهم السلام خلیفه و جانشین خدا

آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید؟»

در این آیات، بحث در رابطه با خلافت آدم علیه السلام از ناحیه خدا می‌باشد نه جانشینی آدم از انسان و موجودات دیگر که در آن زمان منقرض شده بودند؛ به این علت که خداوند در جواب به ملائکه گفت: اسماء را به آدم تعلیم دهید و بعد بیان می‌دارد: حالا، ملائکه را از این اسماء خبر ده، و این جریانات و سؤال ملائکه و پاسخ خدا به ملائکه با احتمال اینکه آدم جانشین غیر خدا باشد تناسبی ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶).

از گفت‌وگوی خدا با ملائکه فهمیده می‌شود که ملاک خلافت و جانشینی آدم از طرف خدا در روی زمین، همان آگاهی و دانستن اسماء است که آدم لیاقت این آگاهی و دریافت را داشت، ولی ملائکه نداشتند؛ چراکه خدای تبارک و تعالی بعد از اینکه به ملائکه اعلام داشت: من خلیفه و جانشین بر روی زمین قرار دادم و آگاه به مسائلی هستم که شما از آن اطلاعی ندارید و در مقابل سؤال ملائکه، که پرسیدند: کسی را جانشین و خلیفه قرار می‌دهی که خون‌ریزی می‌کند، بحث لیاقت و شایستگی آدم برای دریافت علم‌الاسماء را به میان آورد. این مطلب حاکی از این است که آدم به خاطر همین شایستگی دریافت و آگاهی از علم‌الاسماء بوده که خلیفه و جانشین خداوند شده است و اگر این شایستگی دریافت علم‌الاسماء، ملاک خلافت نباشد، بی‌معناست که خدا بحث آن را بعد از اعلام خلافت و جانشینی آدم علیه السلام و در مقابل سؤال از چرایی اینکه آدم خونریز را خلیفه قرار می‌دهی مطرح کند، ثانیاً، علمی که آدم از خدا دریافت نمود با علمی که آدم به ملائکه داد و آنها را هم از آن خبردار نمود باید از نظر کیفیت و ماهیت متفاوت باشد؛ چراکه اگر عیناً همان بوده باشد، ملائکه هم، چون دارای این علم شدند، همانند آدم باید از سوی خدا دارای خلافت و جانشینی

می‌شدند، درحالی‌که نشدند (همان، ج ۱، ص ۱۱۷).

پیش‌تر گفتیم که امامان علیهم السلام نیز خلیفه و جانشین خدا روی زمین هستند؛ بنابراین، آنها نیز علم‌الاسماء دارند و همین نکته ملاک خلافت آنهاست.

در روایات کتاب کافی، علوم دیگری نیز برای امامان علیهم السلام بیان شده که می‌تواند علاوه بر اینکه در تبیین منشأ و قلمرو ولایت مورد استفاده قرار گیرد، نشان از وحدت آن علوم با علم‌الاسماء هم باشد.

۲-۱. علم‌الکتاب و اسم اعظم، منشأ ولایت تکوینی

مرحوم کلینی در کافی روایاتی را ذکر نموده‌اند که نشان می‌دهد معرفت و آگاهی به علم‌الکتاب و اسم اعظم، دلیل و منشأ ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد. سلیمان بن سدیر نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام از من پرسیدند: کسی که همه علم‌الکتاب را دارد بافهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم‌الکتاب را دارد؟ گفتم: کسی که علم همه کتاب را دارد بافهم‌تر است. گوید: آن‌گاه امام با دست خود اشاره به سینه خود کردند و فرمودند: به خدا علم کتاب نزد ماست، به خدا همه‌اش نزد ماست (همان، ص ۲۵۷، ح ۳؛ ص ۲۲۹، ح ۵). بیان امام علیه السلام بیانگر این است که آصف بن برخیا که توانست تصرفی تکوینی انجام دهد به این خاطر بود که به بخشی از علم‌الکتاب آگاهی و معرفت داشت، درحالی‌که اهل بیت علیهم السلام به تمام آن آگاه هستند؛ نتیجه اینکه ولایت و تصرف امامان در درجه بالاتری قرار دارد. جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام فرمود: به راستی نام خدا که اعظم است، هفتاد و سه حرف است و همانا یک حرف از آن را آصف داشت و آن را به زبان آورد و زمین میان او و تخت بلقیس کوتاه شد و مسافتی که به صورت معمولی چند روز پیموده می‌شد، کمتر از چشم به‌هم‌زدنی طی شد تا آن تخت به دستش رسید و سپس

دارند، این می‌تواند نشان از وحدت و یکی بودن آن دو داشته باشد.

دوم. اینکه ائمه اطهار علیهم السلام در تبیین و توضیح «علم من الکتاب» بحث اسم اعظم را به میان آوردند (همان)، این هم می‌تواند مؤید این قول باشد که آن دو کاشف از یک حقیقت هستند. سوم. از بیان بعضی از مفسران هم به دست می‌آید که آنان اسم اعظم و علم الکتاب را یکی می‌دانند؛ چنان‌که در این باره آمده که آصف بن برخیا چون به بخشی از علم الکتاب و اسم اعظم اطلاع و آگاهی داشت، توانست تصرف تکوینی انجام دهد، حال علی علیه السلام که آگاه به تمام علم الکتاب و اسم اعظم است قابل مقایسه با او می‌باشد؟! (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۳۲۴).

از آنچه گذشت، می‌توان به این نتیجه دست یافت که علم الکتاب و اسم اعظم اشاره به یک حقیقت دارند.

در پایان بیان این نکته خالی از لطف نیست که با توجه به نکات بیان شده می‌توان گفت: داشتن علم الاسماء یا علم الکتاب و اسم اعظم به تنهایی، لازم‌اش داشتن خلافت و جانشینی از ناحیه خدا نیست، بلکه علاوه بر داشتن علم الکتاب، خلیفه باید از طرف خدا منصوب هم بشود، چنان‌که آصف بن برخیا علم الکتاب داشت ولی خلیفه و جانشین خدا در روی زمین نبود و خلیفه و جانشین الهی در آن لحظه سلیمان نبی بوده است. پس اعمال ولایت و تصرف آصف در آن زمان مثل دیگر اولیا و مؤمنانی است که متناسب با علم و دانش یا به تعبیر دیگر، اسم اعظمی که دارند تصرف در طبیعت می‌کنند، ولی خلیفه و جانشین الهی نیستند. اما بعکس می‌توان گفت: هر کس خلیفه و جانشین خدا بود، حتماً ولایت در تکوین و تصرف در کائنات را خواهد داشت.

بنابراین، می‌توان گفت که شرط ولایت تکوینی امامان علیهم السلام، داشتن علم الکتاب یا همان اسم اعظم است.

زمین به حال خود برگشت، این کار در کمتر از چشم به‌هم‌زدن انجام شد، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف از آن مخصوص خداست که برای خویش در علم غیب برگزیده و لاجول و لاقوة الا بالله العلی العظیم (همان، ص ۲۳۰، ح ۱). این روایت به صورت کاملاً روشن و واضح، دلیل ولایت و تصرف تکوینی را علم و آگاهی به اسم اعظم معرفی کرده است. البته توجه به این نکته هم خالی از لطف نیست که گرچه ملاک و منشأ ولایت ائمه علیهم السلام علم و آگاهی ایشان به اسم اعظم و علم الکتاب می‌باشد، اما قطعاً عواملی نظیر عبودیت و بندگی کامل و قرب الهی در دریافت و کمیت و کیفیت آن دخیل می‌باشد و به همین علت هم هست که همه اولیا و انبیا در داشتن ولایت یکسان نیستند. می‌توان از این روایات به دست آورد که آنچه منشأ و سبب ولایت و تصرف در کائنات است همانا آگاهی و اطلاع از علم الکتاب یا همان اسم اعظم الهی است که اهل بیت علیهم السلام به تمام آن آگاهی و اطلاع داشتند که این سبب می‌شود اعمال ولایت و کیفیت ولایت اهل بیت علیهم السلام هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی نسبت به دیگران بالاتر باشد؛ چراکه خود فرمودند: آصف یک حرف را داشت و آن کار را کرد و ما هفتاد و دو حرف را داریم.

اما پرسشی نیز وجود دارد که باید به آن پاسخ دهیم. چنان‌که دیدید، در تبیین منشأ ولایت تکوینی، گاه از اسم اعظم سخن به میان آوردیم و گاه از علم الکتاب. رابطه میان این دو علم چیست؟ در این باره توجه به چند نکته ضروری است: اول. با توجه به روایاتی که بیان می‌دارند آصف بن برخیا تنها با داشتن یک اسم از اسامی اعظم توانست خرق عادت کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱) و اینکه چون این یک اسم، با «علم من الکتاب» از نظر کمی هماهنگ هستند و هر دو نشان از جزئیت و عدم کلیت

۲. قلمرو ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام

از بررسی کتاب شریف کافی به دست می‌آید که قلمرو و حیطه‌های ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام حوزه‌های مختلفی را شامل می‌شود و ما در اینجا تلاش می‌کنیم اشاراتی به این حوزه‌ها داشته باشیم. البته دیگران این حوزه‌ها را به صورت گسترده‌تر ذکر کرده (ر.ک: عاشور، ۱۴۲۰ق، ص ۱۵۹-۲۱۳) و موارد بیشتری را از کتاب کافی بیان نموده‌اند (شاهرجیبیان، ۱۳۹۲، ص ۱۲۷-۱۶۰). اما همان‌گونه که بیان نمودیم، نظر به اینکه منظور ما از ولایت تکوینی ائمه اطهار مواردی است که خود آن بزرگواران کرامت و ولایت را مباحثاً انجام داده و نقش فاعلی داشته‌اند، حوزه‌هایی را که در آنها نقش ائمه هدی صرف دعا یا واسطه فیض بوده، در کلام ما به آنها اشاره نشده است. بیان این نکته ضروری است که در هر حوزه‌ای ما به چند روایت اشاره می‌کنیم و همه روایات آن حوزه را بیان نمی‌کنیم و ممکن است روایتی را به خاطر چند وجهی بودن، در چند حوزه به آن اشاره نماییم.

۲-۱. زنده کردن مرده‌ها

امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام در بنی مخزوم چند دایی داشت. یک جوانی از آنها آمد خدمت او و گفت: دایی جان، برادرم مرده و من سخت بر او اندوه می‌خورم. امام به او گفت: می‌خواهی او را زنده ببینی؟ گفت: آری. امام هم کرامتی نشان داد و مرده زنده شد، ولی به زبان فرس سخن می‌گفت. علی علیه السلام به او گفت: مگر تو عرب‌زبان نمردی؟ گفت: چرا، ولی پیرو روش فلان و فلان مردیم و زبان ما برگشت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۵۶، ح ۷). ابوبصیر گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: شما وارثان رسول خدایید؟ فرمود: آری. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث همه پیامبران بود و هرچه را می‌دانستند، می‌دانست؟

فرمود: آری. گفتم: شما می‌توانید مرده‌ها را زنده کنید؟ فرمود: آری به اذن خدا (همان، ص ۴۷۰، ح ۳). در روایت دیگری آمده که امام کاظم علیه السلام ماده گاو زنی بیوه را که فرزندان یتیمی هم داشت و امورات زندگی‌شان از آن گاو بود، به اذن الله زنده کرد (همان، ص ۴۸۴، ح ۶). ظاهر این روایات نشان از این دارد که خود امامان این کرامت و تصرف تکوینی را انجام دادند، بخصوص در گفت‌وگوی امام باقر علیه السلام با ابابصیر که امام می‌فرمایند: ما می‌توانیم مرده را زنده کنیم، ولی به اذن الله. در اینجا، امام زنده کردن را مستند به خود می‌کند و در ادامه حدیث هم آمده که ابابصیر گوید: امام دستش را به صورت من کشید و من بینا شدم و این نشان از این دارد که خود امام تصرف تکوینی نمود و به این‌گونه نبود که امام دعا کنند و بعد خدا دعایش را مستجاب نماید. همه اینها نشان از این دارد که فاعل این کرامات و تصرفات خود امام بوده است. نکته دیگری که از روایت ابابصیر قابل استفاده می‌باشد این است که به فرموده امام باقر علیه السلام، امامان علیهم السلام وارث تمام انبیا و از جمله رسول خدا هستند و هر آنچه را ایشان داشتند، از جمله قدرت بر تصرفات تکوینی، به ائمه رسیده و در این صورت، می‌توان گستردگی و قلمرو ولایت ایشان را به حوزه‌های مختلفی که از انبیا دیگر ظاهر شده تسری داد.

۲-۲. سخن گفتن و به سخن درآوردن ائمه نسبت به

حیوانات و نباتات و جمادات

محمد بن مسلم گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم، به ناگاه یک جفت ورشان (نوعی کبوتر) بر دیوار نشستند و بغ و بغ کردند. امام باقر علیه السلام تا یک ساعت مشغول صحبت و پاسخ به آنها بود، سپس به هوا برخاستند و چون بر دیوار پریدند، آن کبوتر نر ساعتی گرد ماده بغ کرد و سپس پرواز کردند، پس من گفتم: قربانت، این پرند چه

شدم و گرد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گشتم، دیدم محمد بن علی الرضا علیه السلام در آنجا می گردد، با او در مسائلی که می دانستم مناظره کردم و به من جواب کافی داد، به او گفتم: به خدا، من می خواهم از شما مسئله ای بپرسم و به خدا، راستی که از شما درباره آن شرم دارم. به من فرمود: من پیش از آنکه تو بررسی جوابت می دهم، می خواهی از امام بررسی؟ گفتم: به خدا مسئله من همین است. فرمود: منم آن امام. گفتم: نشانی چیست؟ در دست او عصایی بود، به زبان آمد و گفت: به راستی مولا و آقای من، امام این زمان است و اوست حجت (همان، ح ۹). روایات مذکور نیز بیانگر ولایت تکوینی امامان است، آن هم ولایتی که شخص امام خودش حقیقتاً تصرف و کرامت را انجام داد. حتی در روایتی که مربوط به امام کاظم علیه السلام بود، امام این تصرف را به نوعی به دست خود سائل و پرسشگر در مورد امام بر حق انجام داد تا او پی به قدرت و توانایی تکوینی امام بر حق ببرد و سرانجام همین طور هم شد و او معترف به امامت امام کاظم علیه السلام گردید.

۲-۳. طی الارض کردن امامان علیهم السلام

احمد بن عمر حلال یا دیگری گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: آنها (یعنی واقفیه که منکر امامت امام رضا علیه السلام و منکر مر امام کاظم علیه السلام بودند) با ما محاجه می کنند و می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد (یعنی امام کاظم که مرده است، امام رضا در مدینه بوده و از کجا او را غسل داده؟) حضرت به من فرمود: آنها چه می دانند که چه کسی او (امام کاظم) را غسل داده است، تو در جواب آنها چه گفتی؟ گفتم: قربانت، به آنها گفتم که اگر مولای من گوید او را زیر عرش پروردگار، غسل داده محققاً راست گفته و اگر بگوید او را در دل زمین غسل داده محققاً راست گفته. فرمود: اینچنین نه. من گفتم: پس چه جوابی به آنها

بود؟ فرمود: ای پسر مسلم، هرچه خدا آفریده، از پرنده و جاندار یا هرچه روح دارد از آدمی زاده برای ما شنواتر و فرمانبرترند، این کبوتر نر به ماده خود بدگمان شده بود و ماده، سوگند خورده بود که خلافی نکرده و گفته بود رضایت به حکم محمد بن علی علیه السلام داری؟ به حکم من تراضی کرده بودند، من به این کبوتر نر گفتم: تو ستمکاری در این تهمت نسبت به او، و او هم ماده خود را تصدیق کرد (همان، ص ۴۷۰، ح ۴). در این روایت همان طور که مشخص است امام بیان می دارد که هرچه ذی روح است برای ما ائمه شنواتر و فرمانبرترند که این سخن امام حاکی از این است که قدرت و توانایی امام در سخن گفتن و گفت و گو با هر آنچه ذی روح است به همین یک مورد ختم نمی شود و زبان تمام حیوانات و انسان ها را متوجه می شوند و نسبت به آنها هم ولایت تکوینی دارند. اینکه امام بدون تحصیل و آموزش، قدرت و توانایی در فهم و سخن با موجودات ذی روح را دارند می تواند حاکی از ولایت و سیطره امام بر تکوینیات باشد.

مرحوم کلینی نقل می کند: امام کاظم علیه السلام به مردی که به امام گفت: امروز امام بر حق کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می پذیری؟ عرض کرد: قربانت، آری. فرمود: برو نزد این درخت و به او بگو: موسی بن جعفر به تو می گوید: نزد من بیا. گوید: من نزد آن درخت رفتم و به چشم خود دیدم زمین را می شکافد به وضعی خاص آمد تا برابر آن حضرت ایستاد و سپس به او اشارتی کرد، و برگشت، آن مرد هم اعتراف به امامت آن حضرت کرد (همان، ص ۳۵۲، ح ۸).

محمد بن ابی العلاء گوید: من پس از آنکه با یحیی بن اکتام - قاضی سامراء - بحث و گفت و گو کردم و به او پیوستم، از وی درباره علوم آل محمد پرسش کردم، به گوش خود شنیدم که می گفت: در این میان که روزی وارد

دهد. علی بن خالد گوید: من از این پیشامد او ناراحت شدم و برای او دلم سوخت و او را دستور به تحمل و صبر دادم. گوید: سپس بامداد نزد او رفتم و دیدم لشکریان و رئیس شهربانی و زندانیان و خلق خدا همه جمع شده‌اند، گفتم: جریان چیست؟ گفتند: مرد شامی که ادعای پیامبری داشت دیشب ناپدید شده است و کسی نمی‌داند که چگونه از زندان رهایی یافته است (همان، ص ۴۹۲، ح ۱). این روایت علاوه بر اینکه نشان از قدرت تکوینی امام علیه السلام بر طی الارض دارد، نشان از این دارد که امام توانایی و قدرت بر سیر و طی الارض دادن دیگران را هم دارا می‌باشد. از این بیانات مشخص می‌شود که نه تنها شخص مذکور ادعای نبوت و پیامبری نداشته، بلکه آدم صالح و درست‌کاری هم بوده است و این اتهامی بوده بر علیه او تا بدین وسیله در بین مردم ترور شخصیت شود.

۲-۴. شفا یافتن بیماران با عنایت امامان علیهم السلام

ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام دست خود را به روی من کشید و بر دو چشمم مالید، من بینا شدم و دیدنی‌ها را دیدم. امام در همین روایت بیان می‌دارد که امام به اذن الهی می‌تواند کور مادرزاد و مریض پیسی را شفا دهد (همان، ص ۴۷۰، ح ۳).

زید بن علی بن حسین بن زید گوید: من بیمار شدم و پزشکی شبانه به بالینم آمد و دارویی را برای من تجویز کرد در همان شب که تا چند روز بخورم ولی برای من ممکن نشد. هنوز آن پزشک از در خانه بیرون نرفته بود که نصر (خادم امام هادی علیه السلام) یک شیشه از همان دوا را برای من آورد و به من گفت: ابوالحسن به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: از این دوا تا چندین روز بخور، من آن را گرفتم و نوشیدم و خوب شدم. محمد بن علی (راوی حدیث) گوید که زید بن علی به من گفت: منکران امام از پذیرفتن

بگویم؟ فرمود: صریح بگو که من (امام رضا) او را غسل دادم. گفتم: بگویم که شما او را غسل دادید؟ فرمود: آری (همان، ص ۳۸۴، ح ۱). کلام امام در اینکه طی الارض کرده‌اند و شخصاً پدرشان را غسل دادند در عراق و کاظمین کاملاً واضح و روشن است و این مسئله نشان از ولایت تکوینی امام دارد.

علی بن خالد گوید: من در عسگر (یعنی در سامرا) بودم که خبر رسید مردی در اینجا زندانی است که از شام آورده شده و ادعای پیامبری کرده است. گوید: به در زندان رفتم و با نگهبانان سازش کردم تا او را ببینم. دیدم آدم بافهمی است و به او گفتم: داستان تو چیست؟ گفت: من در شام در محلی به نام رأس‌الحسین مشغول عبادت بودم، که مردی آمد و به من گفت: با ما برخیز، من با او برخاستم، در این میان که با او بودم به ناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم، به من گفت: این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم: آری، این مسجد کوفه است، گوید: نماز خواند و من با او نماز خواندم، و همین جریان نسبت به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و مکه رخ داد و سرانجام به همان جا رسیدیم که خدا را عبادت می‌کردم در شام، و آن مرد رفت و سال دیگر هم آمد و عیناً همان اتفاقات رخ داد و هنگام جدا شدن، به او گفتم: من از تو به حق کسی که تو را بر آنچه دیدم توانا کرده است خواهش دارم و سوگند می‌دهم که به من خبر دهی چه کسی هستی؟ در پاسخ گفت: من محمد بن علی بن موسی هستم. مرد شامی گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمد بن عبدالمملک زیات (وزیر معتصم) رسد و او هم، مرا به عراق آورد و زندانی کرد. گوید: به او گفتم: تو داستان خود را به او بنویس و او هم نوشت، ولی محمد بن عبدالمملک در زیر داستانش نگارش کرد: به آنکه تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برده و از مکه به شام برگردانده، بگو از زندان نجات

گفتار پرنده و جانداران و نه هیچ زنده‌ای که روح دارد، هر که این خصال را ندارد امام نیست (همان، ص ۲۸۵، ح ۷).
مفضل بن عمر گوید: ما در خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می‌خواستیم اجازه ورود بگیریم، از پشت در شنیدیم سخنی می‌گوید که عربی نیست و خیال کردیم سریانی است، سپس آن حضرت گریست و ما هم به گریه افتادیم، و پس از آن، غلام آن حضرت آمد و به ما اجازه ورود داد و شرفیاب حضورش شدیم، من عرض کردم: اصلحک الله، ما خدمت شما آمدیم برای کسب اجازه ورود و شنیدیم سخنی می‌گفتید که عربی نبود و خیال کردیم سریانی باشد، سپس گریستید و ما هم برای گریه شما گریستیم. فرمود: آری، من الیاس پیغمبر را که یکی از عبّاد بنی اسرائیل بود به خاطر آوردم و دعای او را می‌خواندم که در سجده خود می‌خواند. سپس امام علیه السلام شروع کرد به سریانی خواندن. راوی گوید: نه به خدا من هیچ کشیش جاثلیقی ندیدم که سریانی را از آن حضرت فصیح‌تر بخواند، سپس آن را به زبان عربی برای ما تفسیر کرد و فرمود: الیاس در سجده خود می‌گفت: خدا! تو را ببینم که مرا شکنجه دهی با اینکه روزهای گرم برای تو تشنگی کشیدم؟ تو را ببینم که مرا عذاب کنی با اینکه به خاطر تو روی خود را بر خاک نهادم؟ تو را ببینم که مرا عذاب کنی با اینکه به خاطر تو از معاصی پرهیز کردم؟ تو را ببینم که مرا عذاب کنی با اینکه شب‌ها به خاطر تو نخوابیدم؟ خدا به او وحی کرد که سرت را بردار که من تو را عذاب نکنم، امام گوید: (الیاس) عرض کرد: اگر فرمایی عذابت نکنم و سپس عذابم کنی چه می‌شود؟ مگر این نیست که من بنده توام و تو پروردگار منی؟ فرمود: خدا به او وحی کرد که سر بردار که من تو را عذاب نکنم، من چون وعده‌ای دهم بدان وفا کنم (همان، ص ۲۲۷، ح ۲).
با توجه به اینکه ائمه اطهار علیهم السلام پای درس و بحث

این حدیث سر باز زنده، کجایند غلات در زمینه این‌گونه حدیث؟ (همان، ص ۵۰۲، ح ۹). در توضیح چگونگی تصرف و ولایت تکوینی امام در این حدیث، می‌توان گفت: امام گاهی تصرف و ولایت تکوینی خود را مباشرتاً و بدون هیچ واسطه‌ای انجام می‌دهد؛ نظیر دست کشیدن امام بر صورت نابینای ابابصیر و شفایافتن او، و گاهی هم با واسطه و اسباب مادی، ولایت و کرامت خود را به منصفه بروز و ظهور می‌رسانند؛ مانند مورد اخیر که امام بدون آنکه به ظاهر از قبل مریضی او را بداند، هم متوجه بیماری او می‌شود و هم اینکه داروی مورد نظر را برای شفای او می‌فرستد.

۲-۵. توانایی و قدرت امامان به صحبت کردن و

فهمیدن تمام زبان‌ها

ابوبصیر گوید: به ابوالحسن علیه السلام گفتم: قربانت، امام به چه دلیل شناخته می‌شود؟ در جواب فرمود: به چند خصلت: اول، اینکه از ناحیه امام سابق در مورد او دلیل و نشانه‌ای بیان شده باشد؛ دوم، هر چه از او پرسند جواب گوید و اگر در برابر او خاموش نشینند او خود آغاز سخن کند؛ سوم، می‌تواند از فردا خبر دهد؛ چهارم، با مردم جهان به هر زبانی می‌تواند سخن کند و اهل هر زبانی می‌تواند با او بدون مترجم گفت‌وگو کند. سپس فرمود: ای ابامحمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، یک نشانه‌ای به تو می‌نمایم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلس ما شد و آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت، ولی ابوالحسن به فارسی جوابش داد. آن خراسانی گفت: قربانت، به خدا مانع من از اینکه به زبان فارسی با شما سخن گویم این بود که شما زبان فارسی را خوب ندانید. امام فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم جواب تو را بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟ سپس فرمود: ای ابامحمد! به راستی سخن هیچ‌کس بر امام نماند و نه

کسی برای علم‌آموزی شرکت نکردند و در عین حال، توانایی و قدرت گفت‌وگو با تمام آحاد مردم کره زمین و حتی حیوانات و نباتات در زندگی آن بزرگواران ثبت و ضبط شده است، این قدرت و توانایی، چیزی جز ولایت و تصرف آن بزرگواران را نشان نمی‌دهد؛ به این صورت که این تسلط به تمام زبان‌ها نشانی از قدرت تکوینی امام است که دخل و تصرف در عالم تکوین می‌کند و احاطه کامل نسبت به عالم دارد و در آن واحد بدون هیچ مقدمه‌ای تصرف در جهان هستی می‌کند و به ناگاه، به هر زبانی که بخواهد آگاه می‌شود علاوه بر اینکه این موارد قطعاً از مصادیق ولایت تشریحی نمی‌باشد و از طرفی هم با یکی از تعاریفی که مادر مورد ولایت تکوینی آوردیم هماهنگ و منطبق است.

۲-۶. تسخیر و گفت‌وگوی جنیان با ائمه اطهار علیهم‌السلام

سعد اسکاف گوید: برای کارهای معمولی خدمت امام باقر علیه‌السلام رفتم، فرمود: شتاب و عجله مکن. ماندم تا آفتاب مرا سوزاند و به دنبال سایه می‌گشتم که طولی نکشید جمعی بر من خارج شدند به مانند ملخ‌های زرد و درحالی که روی صورت آنها جبه‌های وسیع خزمندگی بود، علاوه بر اینکه نشانه عبادت هم آنها را فرا گرفته بود، به خدا از بس خوش سیما بودند، من وضع خود را فراموش کردم. چون خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: من شما را در رنج انداختم؟ عرض کردم آری به خدا، ولی مرا نسبت به وضع خود به فراموشی کشید مردمی که به من برگذشتند که تاکنون به خوش‌سیمایی آنان ندیده بودم، همه جثه یک مرد را داشتند، گویا رنگ آنها رنگ ملخ زرد بود، عبادت آنها را فرا گرفته بود، فرمود: ای سعد، آنها را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آنها برادران جن تواند. گفتم: خدمت شما می‌رسند؟ فرمود: آری، نزد ما آیند و از ما معالم دین خود را پرسند و از حلال و حرام سؤال کنند (همان، ص ۳۹۴، ح ۱).

سدیر صیرفی گوید: امام باقر علیه‌السلام نیازمندی‌هایی را در مدینه به من سفارش داد و من از مدینه (به سوی مکه) روانه شدم و در تنگه روحاء (در سی میلی یا چهل میلی میان مکه و مدینه) بر شتر خود سوار بودم که یک انسانی، پر و پا پیچیده به نظر آوردم و بدو رو کردم، به گمانم رسید که تشنه است، ظرف آب به او دادم، گفتم: نیازی بدان ندارم. او نامه‌ای به من داد که مهر او هنوز تر بود، چون نگاه کردم، مهر امام باقر علیه‌السلام بود، گفتم: چه وقت این نامه را از آقایت گرفتی؟ گفتم: هم‌اکنون و در نامه مطالبی بود که حضرت به من دستوراتی را داده بود، رو برگردانیدم و احدی را نزد خود ندیدم، گوید: سپس امام باقر علیه‌السلام آمد و خدمتش رسیدم و گفتم: قربانت، مردی نامه شما را که هنوز مهرش تر بود برای من آورد، فرمود: ای سدیر، ما خدمتکارانی از جن داریم که هر وقت شتاب داشته باشیم آنها را می‌فرستیم (همان، ح ۴). درباره چگونگی ولایت تکوینی امام در روایات مذکور، گفتنی است استخدام و به خدمت گرفتن جنیان برای انجام اموری که از دید امام نیاز به سرعت دارد و همچنین گفت‌وگو و فهم کلام آنها، نشان از ولایت و قدرت بر دخل و تصرف امام در عالم هستی دارد و مصداقی از مصادیق ولایت تکوینی است.

۲-۷. برداشتن حجاب‌ها و موانع برای دیگران

صالح بن سعید گوید: خدمت ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام رسیدم و به او گفتم: قربانت، در هر چیزی می‌خواهند نور شما را خاموش کنند و از قدر شما بکاهند، تا شما را در این سرای بدنام منزل داده‌اند که آن را سرای گدایان می‌نامند، فرمود: ای پسر سعید، تو در اینجا باش، سپس به دست خود اشاره کرد و فرمود: نگاه کن، نگاه کردم و به ناگاه خود را در باغستان‌های خرم و فرح‌بخشی دیدم؛ باغستان‌هایی تازه و خرم، در آنها حوریانی معطر و

روی هم ریخته و می‌درخشد. یکی از ماها به آن حضرت گفت: قربانت، به شما داده شده است آنچه داده شده و شیعه شما نیازمندند؟ فرمود: به راستی خدا به زودی برای ما و شیعه ما، دنیا و آخرت را فراهم آورد و آنها را به بهشت پر نعمت برد و دشمنان ما را به دوزخ اندازد (همان، ص ۴۷۴، ح ۴).

ابراهیم بن موسی گوید: من راجع به موضوعی که از امام رضا علیه السلام درخواست کرده بودم، اصرار ورزیدم و او به من وعده می‌داد. یک روز برای پیشواز والی مدینه بیرون شد و من همراه او بودم، آمد نزدیک کاخ فلان، و زیر چند درخت پیاده شد و من هم با او پیاده شدم و سومی همراه ما نبود، به او گفتم: این عید ما را فراگرفت و به خدا من درهم و بیش از آنی ندارم، آن حضرت با تازیانه خود زمین را به سختی کند و با دست خود بدان زد و شمش طلایی از آن بیرون آورد و سپس به من فرمود: از این سود بر و آنچه دیدی نهان ساز (همان، ص ۴۸۸، ح ۶). شبیه به همین روایت از امام حسن عسکری علیه السلام هم نقل شده است (همان، ص ۵۰۷، ح ۵). این روایات به خوبی حاکی از ولایت تکوینی امامان علیهم السلام است و نشان از تصرفات و کرامت‌هایی است که ائمه اطهار علیهم السلام به دست مبارک خود آنها را انجام داده و در عین حال، مراقب این نکته هم بودند که این کرامات و تصرفات خبرش به دست ناهلان و نامحرمان نرسد.

۳. چگونگی نحوه اعمال ولایت تکوینی توسط ائمه

اطهار علیهم السلام

در اینجا بحث روی این نکته است که حضرات معصومین علیهم السلام چگونه و به چه نحوی ولایت تکوینی خود را به مرحله ظهور می‌رسانند؛ آیا ابتدا به ساکن، خود این تصرفات را انجام می‌دادند یا نه در صورتی که از ایشان درخواست می‌شد اعمال ولایت نموده و کرامت و

نوپسرانی بودند چون در صدف درخشان، پرنده، آهوان و نهرهایی روان و جوشان بود، چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار ماند، فرمود: هر جا باشیم این منظره برای ما آماده است، ما در سرای گدایان نیستیم (همان، ص ۴۹۸، ح ۲). روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: «گمان مبر آن کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده گانند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند» (آیه ۱۶۴ سوره آل عمران را خواند)، من گواهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا شهید از دنیا رفت، به خدا نزد تو آید، چون نزد تو آید یقین کن که اوست؛ زیرا شیطان نتواند خود را به جای او در خیال کسی جا زند. علی علیه السلام دست ابی‌بکر را گرفت و او را برد و پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او نشان داد، پیغمبر به او فرمود: ای ابابکر، ایمان آور به علی علیه السلام و به یازده تن از فرزندان او که مانند من باشند جز در نبوت، و به درگاه خدا بازگرد از آنچه به ناحق در دست گرفته‌ای؛ زیرا تو را در آن حقی نیست، گوید: سپس پیغمبر رفت و دیدار نشد (همان، ص ۵۳۳، ح ۱۳). تصرف امام و نشان دادن حقایقی برای دیگران که به صورت معمولی و عادی قابل رؤیت نیستند، حاکی از قدرت و توانایی آن بزرگواران بر تصرف در جهان و کائنات است و نشانه‌ای از ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد.

۲-۸. مسخر بودن زمین و گنج‌های آن برای امام

گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند، امام خطاب به آنها فرمود: گنجینه‌های زمین و کلیدهایش نزد ماست و اگر بخواهم به یکی از دو پایم گویم. برآور آنچه طلا در توست، برآورد. سپس امام با یک پایش خطی بر زمین کشید و زمین شکافت، سپس دست برد یک شمش طلا به اندازه یک وجب بیرون آورد، سپس فرمود: خوب نگاه کنید! ما نگاه کردیم، دیدیم شمش‌های طلای بسیاری

به امامت امام سجاد علیه السلام، این سیدالسادین بود که در ابتدا به عمویشان محمد بن حنفیه بیان داشت: اگر امام و حجت خدا هستی، از حجرالاسود درخواست کن که شهادت به امامت دهد، که این سنگ بهشتی سخنی نگفت، ولی زمانی که امام زین العابدین درخواست کرد، این سنگ به ظاهر بی هوش، هوشیار شد و امام زمان خود را معرفی کرد. در اینجا امام برای اثبات امامت خود، حجرالاسود را به سخن آورد و حجت را برای عمویشان تمام کرد و بعد از این جریان، دیگر محمد بن حنفیه ادعای امامت نکرد و سکوت اختیار کرد و معترف به امامت سیدالسادین شد (همان، ص ۳۴۸، ح ۵).

۲. مردی از منصور عباسی پول گرفته بود تا به مدینه بیاید و تظاهر به دوستی و شیعه بودن کند و در عین حال، بگوید برای مبارزه با دستگاه خلافت حاضر است هزینه نماید و پول خرج کند و برای پول‌هایی که در جهت شورش و جنگ با خلیفه برای بزرگان شیعه آورده بود قصد داشت از آنها رسید دریافت کند تا مدرک و دلیلی باشد بر ضد آنها. وقتی نزد امام صادق علیه السلام آمد، امام او را از کارش برحذر داشت و نقشه شوم و پلیدی را که در سر داشت برملا نمود. در این قضیه با اینکه امام می‌توانست به گونه‌ای دیگر با او برخورد نماید و بدون اینکه چیزی به او بگوید، از گرفتن پول امتناع نماید، ولی به خاطر مصلحتی، این مسئله را به روی او آورد. آن مصلحت این بود که آن شخص و عده‌ای از اطرافیانش بصیرت پیدا کرده و شیعه شدند. در اینجا هم امام برای کسی که اعتقادی به امامت ایشان نداشت اعمال ولایت کرد و حجت را برای طرف تمام نمود و طرف معتقد به امامت شد (همان، ص ۴۷۵، ح ۶).

۳. زمانی که مأمون خواست دخترش را به ازدواج امام جواد علیه السلام درآورد، فردی آوازخوان را که ریش درازی هم

تصرفی در عالم انجام می‌دادند؟ همچنین برای چه کسانی این ولایت را نشان می‌دادند؛ برای عموم شیعیان یا حتی عموم انسان‌ها یا فقط برای خواصی از شیعیان؛ کسانی که ظرفیت دانستن و تحمل این تصرفات را داشته‌اند؟ این سؤالات، مسائلی است که با بررسی روایت‌های کتاب شریف کافی به آنها پاسخ خواهیم داد.

به نظر می‌رسد که از بررسی روایات کافی، می‌توان این مطلب را برداشت کرد که ائمه اطهار علیهم السلام هم ابتدا به ساکن ولایت تکوینی خود را در عالم به منصف ظهور رسانده‌اند و هم در پاسخ به درخواست دیگران این کرامت و تصرفات را نشان داده‌اند. همچنین در بعضی موارد، مخاطب ایشان خاص بوده و در بعضی موارد هم کرامت و تصرف ایشان عمومی بوده است.

۳-۱. مواردی که خود امامان آغازکننده اعمال ولایت

تکوینی بوده‌اند

این موارد را می‌توان در سه قسمت بیان کرد: اول، جایی که امام این تصرف و کرامت را برای کسانی انجام داده که اعتقادی به امامت ایشان نداشته و امام برای اثبات جایگاه امامت و تمام کردن حجت بر آنان، اعمال ولایت کرده‌اند. خود این صورت هم گاهی منجر به اعتراف طرف مقابل به امامت می‌شده و گاهی نمی‌شده. دوم، جایی که امام این تصرف را برای کسانی انجام داده که اعتقاد به امامت ایشان داشته‌اند، ولی برای تقویت و استحکام و ثبات قدمشان به جایگاه امامت، این تصرف را به منصف ظهور رساندند. سوم، جایی که امام به صورت ناشناس کرامت و تصرفی را انجام دادند، آن هم به خاطر یک مصلحت خاص و موردی.

۱-۱-۳) صورت اول: جایی که مخاطبان امام، معتقد به امامت

ایشان نبودند:

۱. در جریان سخن گفتن و شهادت دادن حجرالاسود

تکوینی در یک تعریف و معنایی که بیان گردید، به این معنا بود که شخص بر جهان خارج از خود تسلط و احاطه پیدا می‌کند و موارد مذکور هم نشان از تسلط ولی و احاطه او بر جهان است، علاوه بر اینکه چون اعمال انجام شده از ناحیه امام در مورد دوم و سوم تحت ولایت تشریحی قرار نمی‌گیرند، پس باید تحت ولایت تکوینی باشند.

۱-۲ (صورت دوم: جایی که مخاطبان امام، معتقد به امامت ایشان بوده‌اند:

۱. امیرمؤمنان علی علیه السلام در بنی مخزوم چند دایی داشت که در مر یکی از آنها، برادرش آمد و اظهار ناراحتی کرد و امام هم فرمود: می‌خواهی او را زنده ببینی؟ عرض کرد: آری. امام هم او را زنده کرد، ولی به دلیل انحراف در عقیده زبانش تغییر کرده بود. ظاهر قضیه نشان می‌دهد که دایی حضرت اعتقاد به امامت ایشان داشته و همچنین ظرفیت مشاهده چنین برخوردی را هم داشته که حضرت برایش اعمال ولایت می‌کنند و به صورت معجزه‌وار برادرش را حیات می‌بخشند (همان، ص ۴۵۷، ح ۷).

۲. در خصوص ماجرای آن خانمی که حبابه نام داشت و امام علی علیه السلام به او فرموده بود: هر کس توانست بر روی این سنگ‌ریزه‌ها با خاتم انگشتر خود مهر بزند او امام و حجت خداست، وقتی نزد امام سجاده علیه السلام می‌رود، قریب به ۱۱۳ سالش است که امام بدون درخواست او، جوانی او را برمی‌گرداند و بر سنگ‌ریزه‌ها هم مهر می‌زند (همان، ص ۳۴۶، ح ۳).

۳. ابوبصیر گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: شما می‌توانید مرده‌ها را زنده کنید و کور مادرزاد و پیسی را درمان کنید؟ فرمود: آری به اذن خدا. سپس به من فرمود: نزدیک من بیا ای ابامحمد! نزدیکش رفتم و دستی به روی من کشید و بر دو چشمم مالید، بینا شدم و دیدنی‌ها را دیدم و بعد فرمود: می‌خواهی به همین حالت باشی و مانند مردم دیگر در

داشت مأمور کرد تا امام جواد علیه السلام را از حالت عبادت و بندگی خارج کرده و او را به دنیاداری بکشاند، وقتی این آوازه‌خوان روبه‌روی امام نشست، فریاد عجیبی از خودش درآورد که همه اهل خانه، گرد او جمع شدند و بعد با تار خود می‌زد و می‌خواند. چون ساعتی چنین کرد، امام هیچ توجهی به او نکرد، نه از سمت راست و نه از سمت چپ. سپس امام سر خود را بلند کرد و به او فرمود: ای ریش‌دراز، از خدا بترس! بعد از این سخن امام، ابزار تار زدن، از دست او افتادند و دیگر نتوانست تار بزند (و به اصطلاح دستش فلج شد) و بخواند تا اینکه با همین حالت مُرد. وقتی مأمون از حالش پرسید، گفت: چون (امام) جواد بر من فریاد زد، یک هراسی در دلم افتاده که هرگز بعد از آن به خود نمی‌آیم (همان، ص ۴۹۴، ح ۴). این عمل امام در مقابل دیدگان همه انجام گرفت ولی در عین حال مرد آوازخوان حاضر نشد توبه کند و از امام عذرخواهی نماید.

۴. منصور عباسی فرمانی به حسن بن زید - والی خود بر حرمین - گسیل داشت که خانه جعفر بن محمد علیه السلام را بر سر او آتش بزن، او هم آتش به خانه امام صادق علیه السلام زد و آتش در خانه و آستانه آن را فراگرفت، ولی در عین حال، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش افروخته، قدم می‌زد و می‌فرمود: منم پسر اعراب‌الثری (لقب حضرت اسماعیل)، منم پسر ابراهیم خلیل خدا (همان، ص ۴۷۳، ح ۲). این حرکت امام و تصرفشان در آتش و قدم زدن روی آن، که حاکی از ولایت و تصرفی تکوینی دارد، در مقابل دیدگان افرادی از دستگاه حکومت انجام گرفت که نه تنها اعتقادی به امامت امام نداشتند، بلکه قصد به شهادت رساندن امام را هم داشتند.

ممکن است کسی ایراد بگیرد که در مورد دوم و سوم، ولایت تکوینی و تصرفی از ناحیه امام صورت نگرفته است، ولی همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، ولایت

۳-۲-۱) مواردی که مخاطب امام، قایل به امامت حضرت نبوده است:

۱. محمد بن ابی العلاء گوید: من پس از آنکه با یحیی بن اکثم - قاضی سامراء - بحث و گفت‌وگو کردم و به او پیوستم، از وی درباره علوم آل محمد پرسش کردم، به گوش خود شنیدم که می‌گفت: در این میان که روزی وارد شدم و گرد قبر رسول خدا ﷺ می‌گشتم، دیدم محمد بن علی الرضا علیه السلام در آنجا می‌گردد، با او در مسائلی که می‌دانستم مناظره کردم و به من جواب کافی داد، به او گفتم: به خدا، من می‌خواهم از شما مسئله‌ای بپرسم و به خدا، راستی که از شما درباره آن شرم دارم. به من فرمود: من پیش از آنکه تو بپرسی جوابت می‌دهم، می‌خواهی از امام بپرسی؟ گفتم: به خدا مسئله من همین است. فرمود: منم آن امام. گفتم: نشانی چیست؟ در دست او عصایی بود، به زبان آمد و گفت: به راستی مولا و آقای من امام این زمان است و اوست حجت (همان، ص ۳۵۳، ح ۹). در مورد یحیی بن اکثم آمده که او در حضور مأمون با امام جواد علیه السلام مناظره کرده و مغلوب شده و اگر قایل به امامت حضرت بود، در مقابل امام قرار نمی‌گرفت و مناظره نمی‌کرد و همچنین در خود این روایت آمده که به دنبال امام و امامت بوده و امام جواد علیه السلام را امام نمی‌دانسته است؛ از این رو، از ایشان در این باره سؤال کرده و بعد نشانی و دلیل طلب نموده است.

۲. مرد عابد و زاهدی به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: قربانت، امروز امام بر حق کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می‌پذیری؟ عرض کرد: قربانت، آری. فرمود: منم آن امام بر حق. گفت: دلیلی برای من بیاورید. فرمود: برو نزد این درخت (با دست خود اشاره به درخت خار مغیلانی کرد) و به او بگو: موسی بن جعفر به تو می‌گوید: نزد من بیا. گوید: من نزد آن درخت رفتم و به چشم خود

روز قیامت مسئول باشی؟ یا می‌خواهی به حال نایبایی برگردی و یکسر به بهشت روی؟ گفتم: برمی‌گردم به حالی که بودم. دستی به چشم کشید و برگشتم بدانچه بودم (همان، ص ۴۷۰، ح ۳). در این دو روایت اخیر، امامان برای تقویت قلوب و تقویت ایمان و اعتقاد به امامت برای آن دو نفر دست به تصرف تکوینی زدند؛ چراکه هم ابابصیر معتقد به امامت بود و هم آن زنی که خدمت امام سجاد علیه السلام رسید.

۳-۱-۳) صورت سوم: جایی که امام به صورت ناشناس اعمال ولایت می‌کند: امام کاظم علیه السلام در منا با خانمی برخورد کرد که گریه و شیون می‌کرد. امام علت گریه و بی‌تابی او را پرسید. آن زن در جواب گفت: من و این فرزندان یتیم ماده گاوی داشتیم که اموراتمان را از طریق آن گاو می‌گذراندیم، حال گریه من به خاطر مردن گاو است و اینکه دستمان به جایی نمی‌رسد و چاره و توان دیگری هم برای روزی خود نداریم. امام به او عرض کرد: می‌خواهی که آن گاو را برایت زنده کنم؟ و بعد امام به اذن الله ماده گاوش را زنده کرد. در ادامه روایت، آمده است: بعد از این تصرف تکوینی، آن زن شروع به فریادزدن کرد و می‌گفت: عیسی بن مریم است! مردم جمع شدند و امام هم خود را بین مردم مخفی کرد و ناپدید شد، اعمال ولایت حضرت در اینجا به ظاهر یک مورد خاص بوده در جهت کمک به آن زن؛ چراکه به صورت مخفیانه و پنهانی صورت گرفت و کسی، حتی خود آن زن، آن حضرت را نشناخت (همان، ص ۴۸۴، ح ۶).

۳-۲) مواردی که با درخواست دیگران امامان اعمال

ولایت می‌کردند

در اینجا هم مخاطب امام، یا قایل به امامت حضرت بوده یا نبوده‌اند.

دیدم زمین را می شکافت به وضعی خاص و آمد تا برابر آن حضرت ایستاد و سپس به او اشارتی کرد، و برگشت. سپس آن عابد هم با دیدن این کرامت و تصرف اعتراف به امامت حضرت کرد (همان، ح ۸).

۲-۳-۲) مواردی که مخاطب امام، قایل به امامت حضرت بودند:

۱. حبابه والیبیه گوید: به امیر مؤمنان علی علیه السلام گفتم: دلیل امامت چیست؟ حضرت فرمود: آن سنگ ریزه ها را بیاور برای من (و با دست خود به یک سنگ ریزه اشاره کرد)، من آن را برای او آوردم و با خاتم خود مهر بر آن نهاد که نقش بست و به من فرمود: ای حبابه، هر که مدعی امامت شد و توانست مثل من این سنگ را مهر کند، بدان که او امام مفترض الطاعه است، امام هر چیز را بخواهد می داند (همان، ص ۳۴۶، ح ۳). از اینکه حبابه خدمت امام رسید و از امیر مؤمنان علیه السلام درخواست دلیل کرد، ظاهر می شود که او قایل به امامت حضرت بوده، ولی می خواسته با این کار اطمینان قلبی پیدا کند.

۲. در مورد آن مردی که در مقام رأس الحسین در شام مشغول عبادت بود و امام جواد علیه السلام او را در یک شب به کوفه و مکه و مدینه سیر داد و همان شب به جای اولش برگرداند، و زمانی که ماجرای او بین مردم پخش شد و همه از این موضوع مطلع شدند، حاکمان وقت به اتهام ادعای نبوت و پیغمبری او را در سامرا زندانی کردند و بعد از دادرسی او برای آزادی اش، گفتند: به همان کسی که می گویی تو را در یک شبانه روز به مکه و مدینه و کوفه سیر داده و بازگردانده بگو نجات دهد و او هم با درخواست از امام جواد علیه السلام و با عنایت و تصرف امام، به ناگاه به صورت معجزه وار از زندان خلاصی یافت، به طوری که زندان بانان و زندانیان و لشکریان در تعجب و سرگردانی به سر می بردند و می گفتند: انگار که زمین دهان باز کرده و او را بلعیده یا اینکه پرنده ای او را ربوده (همان، ص ۴۰۲، ح ۱).

اینکه امام علیه السلام از میان افراد مختلفی، این مرد شامی را مورد توجه قرار داده و او را در یک شبانه روز به کوفه و مکه و مدینه سیر داده، می توان اطمینان نسبی پیدا کرد که او نسبت به امامت و ولایت آگاهی داشته و یا حداقل محب خاندان پیامبر بوده است که در مقام رأس الحسین مشغول عبادت بوده، همچنین بعد از این ماجرا و زندانی شدنش و درخواست آزادی اش از امام جواد علیه السلام هم نشان می دهد که دیگر کاملاً به جایگاه امامت و ولایت تکوینی و تصرفات ایشان ایمان داشته که درخواست کار خارق العاده و رهایی از زندان را از امام مطرح می کند خلاصه آنکه با آگاهی نسبت به این جایگاه درخواست خلاصی از زندان را از امام جواد علیه السلام می نماید، امام هم او را از زندان خلاص می کند.

جمع بندی و نتیجه گیری

بر اساس روایات کافی، منشأ و ملاک ولایت ائمه اطهار علیهم السلام، آگاهی و معرفت ایشان نسبت به علم کتاب و اسامی اعظم الهی دانسته شده است و به خاطر اینکه آن حضرات معصوم آگاه به تمام علم کتاب و اسامی اعظم هستند، قلمرو و گستردگی ولایت تکوینی ایشان هم حوزه های مختلفی را دربر می گیرد و مراد از ولایت تکوینی هم در اینجا این بود که ائمه اطهار علیهم السلام نقش حقیقی و فاعلی در ایجاد تصرفات و کرامات دارند و این با واسطه فیض بودن ائمه یا مستجاب الدعوه بودن آنها متفاوت است و برای امامان در این صورت نمی توان نقش فاعلی و حقیقی در ایجاد خوارق عادت قایل شد و در عین حال، امامان علیهم السلام همیشه و همه جا با اینکه قدرت بر تصرف تکوینی داشتند، ولایتشان را مورد استفاده قرار نمی دادند و گاهی به خاطر مصالحی، ابتدا به ساکن از آن استفاده کرده و در مواردی هم با درخواست دیگران و در جهت مقاصدی خاص اعمال ولایت می نمودند.

منابع

- جوادی آملی، عبداللّه، ۱۳۷۸، ولایت فقیه، قم، اسراء.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۶ق، امام شناسی، چ سوم، مشهد، علامه طباطبایی.
- دشتی، علی، ۱۳۵۳، تخت پولاد، بی جا، یغما.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۸، «نقش فاعلی امام در نظام آفرینش»، انتظار موعود، ش ۲۹.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۵، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- شاهرجیان، غلامرضا، ۱۳۹۲، «گستره ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام در اصول کافی و بصائر الدرجات»، امامت پژوهی، سال سوم، ش ۹.
- صالح، سیدمحمدحسن، ۱۳۹۲، وساطت فاعلی اهل بیت علیهم السلام در امور تکوینی از دیدگاه قرآن و احادیث، پایان نامه کارشناسی ارشد کلام، قم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- طباطبائی، ۱۳۸۳، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۵۲، کلم الطیب در تفسیر عقاید اسلامی، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج حسین کوشان پور.
- عاشور، سیدعلی، ۱۴۲۰ق، الولاية التكوينية لآل محمد علیهم السلام فی قوس النزول والصعود، بی نا.
- فیض کاشانی، ملاحسن، ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
- کاشانی، مافتح اللّه، ۱۳۳۰، منهج الصادقین، تهران، چاپخانه محمدحسن علمی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکسافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، ولاءها و ولایتها، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶، آیات ولایت در قرآن، تنظیم ابوالقاسم علیان نژاد، قم، نسل جوان.
- نمازی شاهرودی، علی، ۱۳۷۵، اثبات ولایت، تهران، نیک معارف.
- همتی، همایون، ۱۳۶۳، ولایت تکوینی، تهران، امیرکبیر.